

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال یازدهم- شماره چهارم- زمستان ۱۴۰۰- شماره پيوسته ۳۴

## بررسی معنایی چند واژه در زبان بلوچی و متون کهن فارسی

(ص ۱-۱۴)

عبدالغفور جهاندیده<sup>۱</sup>

: 20.1001.1.2345217.1400.11.4.6.5

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۸

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

تحقیق در ساختار گویش‌های ایرانی و دقت در گنجینه واژه‌های آن‌ها، می‌تواند بسیاری از گره‌های معنایی واژه‌های زبان فارسی، به‌ویژه واژه‌هایی را که در متون کهن کاربرد دارند، بگشاید. این مقاله ضمن پرداختن به موقعیت زبان بلوچی در میان زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، و بیان اشاره‌گونه‌ای از ساختار این زبان، به بررسی تطبیقی دوازده واژه فارسی - بلوچی که در متون کهن فارسی به کار رفته‌اند پرداخته است. این بررسی درباره معنی واژه‌هاست. بیشتر این کلمات در زبان فارسی امروز کاربرد فعال ندارند و در ضمن، بعضی از آن‌ها دارای شواهد بسیار کمی در متون گذشته فارسی، بویژه آثار مربوط به سبک خراسانی است. واژه‌هایی که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند عبارتند از: بژر، قلندر، حرج، تق، زده، لباسات، صلوک، خصم، قلاش، وای، چاک، طامات. این واژه‌ها در آثار برجسته فارسی کهن کاربرد داشته‌اند اما به دلیل شواهد کمی که از آن‌ها برجای مانده است و شباهت ظاهری بعضی از آن‌ها با برخی از واژه‌های عربی، محققان درباره اصالت و معنی بیشتر آن‌ها تردید دارند. زبان بلوچی به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی که نسبتاً ساختار کهن خود را حفظ کرده و دارای گنجینه‌ای کهن از واژه‌های ایرانی است و کمتر مورد هجوم واژه‌های بیگانه قرار گرفته است، می‌تواند در این زمینه راهنمای مناسبی باشد.

کلمات کلیدی: واژه‌های بلوچی، واژه‌های متون کهن فارسی، بررسی معنایی واژه‌ها، تطبیق معنایی واژه‌ها.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار.

## ۱. مقدمه

زبان بلوچی یکی از زبان‌های گروه زبان‌های ایرانی کنونی است که در شرق ایران و در سرزمینی که سه کشور همسایه؛ یعنی ایران، پاکستان و افغانستان را از نظر جغرافیایی به هم پیوند می‌دهد، تکلم می‌شود. این زبان خود دارای چندین گویش است و برخی از این گویش‌ها نیز دارای چند لهجه هستند. گویش‌های مهم در بلوچستان ایران، مَکْرائی، سرحدی، سراوانی و کاروانی هستند که تعداد گویشوران آن‌ها نسبت به گویش‌های دیگر مانند فُتُوجی، لاشاری و... بیشتر است.

در بلوچستان پاکستان نیز چندین گویش وجود دارد. مهم‌ترین آن‌ها علاوه بر مَکْرائی، گویش شمالی یا شرقی است، که در شمال یا شرق بلوچستان پاکستان رواج دارد. مردمی که با این گویش تکلم می‌کنند بیشتر از قبیله‌های «مَری» و «بُگنی» طوایف وابسته به آن‌ها هستند. اختلاف بین گویش‌های بلوچی گاهی به جایی می‌رسد که فهمیدن سخنان یک گویش برای گویشوران گویش دیگر که با آن آشنایی نداشته باشند، دشوار می‌گردد؛ به عنوان مثال، برخی از واج‌هایی که در گویش شمالی تلفظ می‌شوند، در گویش جنوبی یا مکرانی وجود ندارند؛ مثلاً در گویش شمالی حتی واج‌هایی مانند «ث (th)» هنوز کاربرد دارد.

زبان بلوچی، به عنوان یکی از زبان‌های ایرانی نو، در مراحل مختلف حیات خود آن قدر مقاوم بوده است که نسبت به بسیاری از زبان‌های زنده ایرانی، کمتر دستخوش تغییر و تحول شده است؛ اگرچه تغییر و تحول، جزو ذاتی زبان است و هیچ زبانی را در برابر آن گریزی نیست، اما به دلایل گوناگون محیطی و منطقه‌ای و نوع زندگی مردم بلوچ، زبان آن‌ها توانسته است بخشی از ساختار و بسیاری از واژه‌های کهن خود را حفظ کند.

«از نظر ساخت واژگان، زبان بلوچی، زبانی ترکیبی است و در زمینه اشتقاق واژگان جدید می‌تواند یک زبان زایا و فعال باشد و همچنین این زبان در بعضی موارد، مقدار بیشتری از خصوصیات آوایی، واژگانی و دستوری زبان‌های ایرانی قدیم را نسبت به دیگر زبان‌های ایرانی نو، مانند فارسی نو، حفظ کرده است» (محمودزهی، ۱۳۷۹: ۲۴).

زبان بلوچی از نظر آوایی و واژگان، بیشتر به زبان‌های ایرانی پیش از اسلام و فارسی دری خراسان بزرگ همانند است.

## ۱-۱. بیان مسئله

متون کهن زبان فارسی، اعم از نظم یا نثر، دارای واژه‌های بسیار زیادی هستند که امروزه کاربرد ندارند یا به ندرت به کار می‌روند. یکی از راه‌های فهم متون و پی‌بردن به ساختار و ریشه برخی از این واژه‌ها، پژوهش در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی است.

بلوچ‌ها ادبیات پربراری دارند، قدمت متون نظم آن‌ها به چند سده پیش برمی‌گردد، اگرچه عمده این متون شفاهی بوده‌اند، اما بخش قابل توجهی از آن‌ها را پژوهشگران معاصر گردآوری کرده و به چاپ رسانده‌اند. از جمله آن‌ها می‌توان از پژوهشگری با نام فقیرشاد نام برد که اشعار زیادی را گردآوری و در کتابی با نام «میراث» به چاپ رساند. با بررسی‌های دقیق این متون می‌توان به نتایجی درباره ساختار و تحول زمانی این زبان و ارتباط آن با زبان‌های دیگر به‌ویژه با زبان فارسی پی برد. ما در این مقاله به بررسی معنایی برخی از واژه‌های کهن فارسی می‌پردازیم که در زبان و ادبیات بلوچی نیز کاربرد دارند، مفهوم این واژه‌ها برای محققان زبان فارسی، کاملاً روشن نیست. یادآوری می‌شود که در این مقاله بیشتر به بررسی معنی و ساختار واژه‌ها توجه شده است و ریشه-شناسی موضوع اصلی این پژوهش نیست.

### ۲-۱. پیشینه پژوهش

درباره زبان بلوچی و ارتباط آن با زبان فارسی، تاکنون پژوهشی درخور و جداگانه، صورت نگرفته یا منتشر نشده است. در سال ۱۳۹۷ فرهنگ دوزبانه بلوچی-فارسی در دو جلد، به تألیف عبدالغفور جهاندیده، به همت انتشارات معین منتشر شد که شامل بیش از شصت هزار واژه و اصطلاح بلوچی و معنی آن‌ها به فارسی است.

### ۳-۱. روش پژوهش

واژه‌های بررسی شده در این مقاله، حاصل بخشی از پژوهش‌های چندین ساله نگارنده است. واژه‌های بلوچی به صورت میدانی جمع‌آوری شده‌اند و در توضیحات از منابع مکتوب استفاده شده است.

### ۴-۱. ضرورت انجام پژوهش

در متون کهن فارسی، به‌ویژه متونی که مربوط به منطقه خراسان بزرگ و سبک خراسانی است، بسیاری از واژه‌ها را می‌توان یافت که مصححان و پژوهشگران، در معنی، ریشه و اصالت آن‌ها شک داشته‌اند. در این باره، برخی از این مصححان و محققان، با توجه به کافی نبودن شواهد فارسی، شواهدی را از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی ذکر کرده‌اند. بنابراین، زبان بلوچی به عنوان یکی از زبان‌های ایرانی، می‌تواند در حل بسیاری از ابهامات در معنی و ساختار واژه‌های فارسی باریگر باشد. زبان بلوچی، از گذشته‌های دور، تحت تأثیر زبان فارسی بوده است. میزان واژه‌های پارسی در بلوچی گذشته و معاصر، ژرفای این تأثیرپذیری را نشان می‌دهد. این ارتباط واژگانی فقط به پارسی معاصر محدود نیست. بلکه صدها واژه مشترک میان بلوچی و پارسی دری وجود دارد که بسیاری از آن‌ها، در پارسی کنونی فراموش گشته و جای آن‌ها را واژه‌های بیگانه گرفته‌اند ولی در زبان و ادب

بلوچی، همچنان کاربرد دارند. بنابراین زبان و ادب بلوچی، گنجینه‌ای بزرگ از واژه‌های فراموش-گشته فارسی نیز هست. بسیاری از این واژه‌ها، شاید دارای نمونه‌های اندکی در فارسی باشند و به همین دلیل از نظر معنی و مفهوم به گونه‌ای که باید، روشن نباشند. در این مورد، واژه‌های بلوچی می-توانند راهنمای بجا و مهمی باشند.

## ۲. بحث و بررسی

در این مقاله به بررسی ده واژه فارسی و بلوچی از لحاظ معنی و ساختار می‌پردازیم که در متون کهن فارسی به کار رفته‌اند و امروزه همچنان در زبان و ادبیات بلوچی کاربرد دارند. در تلفظ لاتین واژه‌هایی که در این مقاله ذکر شده‌اند، نشانه‌های  $\text{t}$  و  $\text{d}$  و  $\text{f}$  آمده است. این سه همخوان، در زبان بلوچی تلفظ می‌شوند و در فارسی موجود نیستند. برای آگاهی از تلفظ این واژه‌ها بهتر است به حروف لاتین آن‌ها توجه شود: ۱- واج برگشته، لثوی و بی‌واک ت « $\text{t}$ » که تلفظ آن با واج «ت» فرق می‌کند. ۲- واج برگشته، لثوی واکدار د « $\text{d}$ » که تلفظ آن با واج «د» فرق می‌کند. ۳- واج برگشته، کامی بی‌واک « $\text{f}$ » که تلفظ آن با واج «ر» فرق می‌کند.

### ۱-۲. بژر

محمدجعفر یاحقی در توضیح واژه «بژر» می‌گوید: در کتاب گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنشقی و در میان انبوه واژه‌های کهن و بدیع آن، لغت «بژر جستن» در ترجمه کلماتی مانند شقاق، عدوان، فتنه، خصومت، بغی؛ و بزرجوی در ترجمه خصام نظرم را به خود جلب کرد. با تتبع مختصری که درباره متون قرآنی داشتم، ریشه و معنای کلمه برایم روشن نشد (نک: یاحقی، ۱۳۵۹).

یاحقی متون دیگری را نیز دیده است و در ضمن ذکر این معانی، به این نکته اشاره می‌کند که مصحح کتاب زین‌الخبار، کلمه «بجر» را از قول مناسکی «چماق و گرز» معنی کرده و گفته که از سلاح هندوان است. به هر حال، یاحقی واژه «بژر» را با دیدی اسطوره‌ای به «واجرا vajra» نسبت می‌دهد که سلاح مخصوص ایندرا است که صاعقه و آذرخش در آن جای دارد و... وی در ادامه، «واجر» را معادل ورزا (varza) اوستایی و ورز (varz) پهلوی و گرز فارسی می‌داند که به معنای گرز نیست، بلکه سلاحی کوتاه و نوک‌تیز است که اصولاً از سنگ می‌تراشیده‌اند و در زبان فارسی دری، لفظی که برابر آن باشد وجود ندارد (نک: همان).

در زبان بلوچی چند واژه معادل یا همانند واژه «بژر» وجود دارد که اگر یاحقی، منبعی از آن در اختیار داشت به احتمال زیاد در مقاله خود ذکر می‌کرد.

واژه بَجَری bajjari به معنی شمشیر بسیار تیز و برّان و در فرهنگ «بلوچی-اردو لغات» به معنی «شمشیرزنی» آمده است. در منظومه بلوچی «حیدر و سمنبر» نیز به معنی شمشیر به کار رفته است.

زمانی حیدر، سمنبر را نزد شاه‌عباس برد، شاه‌عباس از سمنبر پرسید که چه کسی را به عنوان همسر برمی‌گزینی؟ من که شاه‌عباسم یا حیدر را؟ سمنبر پاسخ داد:

«سرون گُربان به دیدارِ تَتیگ / بلی، بکش حیدر گون بَجری»

sar-ōṅ korbān pa didār a ta-ṭg a balay bakš haydar a gōṅ bajjari ya

سرم قربان دیدار تو باد، اما [مرا] به حیدر و شمشیرش (حیدر شمشیرزن) بیخش)) (جهان‌دیده، ۱۳۹۰: ۳۹۶).

علاوه بر واژه فوق، واژه «bejjār» نیز در بلوچی وجود دارد که امروزه نام مردانه رایجی است و در حماسه‌های کهن بلوچی نیز «از شخصیت‌ها و پهلوانان شمشیرزنی است که به مردکشین بجار *ṃard-koš-ēṅ bejjār*، ننگرین بَجار *naṅgar-ēṅ bejjār* مشهور است» (سیدهاشمی، ۲۰۰۰: ۹۷). مردگش و ننگر هر دو به معنی جنگجو و دلیر و صفت برای این نام است. به نظر می‌رسد که این نام مردانه، ریشه در واژه کهن و اسطوره‌ای «بژر» داشته باشد.

## ۲-۲. لباسات

در این بیت از سنایی:

مرا گویی «لباسات تو تاکی؟» خراباتی چه داند جز لباسات

شفیعی کدکنی در این باره می‌گوید: «این کلمه که مبدأ اشتقاق آن هنوز بر من روشن نیست، در استعمالات قدما تا قرن ششم رواج بسیار دارد، همیشه در همین شکل جمع به الف و تاء. بعضی آن را از کلمه لباس عربی دانسته‌اند. ولی بسیار بعید می‌نماید که عربی باشد و حتی اینکه «ات» آخر آن علامت جمع عربی باشد. در استعمالات قدما، معنی این کلمه چیزی است در حدود افراد قمارباز و رند و قلندری و خرابات‌نشین ... با اینکه ماده کس به معنی اختلاط و آمیزش تا حدی به مفهوم این کلمه نزدیک است، باید در جستجوی ریشه مناسب‌تری برای این کلمه بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۷۴).

در غیث‌الغاث واژه لباسات / به کسر اول / کنایه از تملق و چاپلوسی است (رامپوری، ۱۳۷۵: ۷۵۲) و در فرهنگ بزرگ سخن، آن را به معنی حيله و نیرنگ و مکر آورده است (انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۷۲) و هر دو فرهنگ، اصل آن را عربی دانسته‌اند.

اما در زبان بلوچی واژه «لباس *labās*» به معنی غمخواری، دلداری و اظهار همدردی با کسی است که اندوه یا رنجی دیده است برای کاستن اندوه او. «لباس کتگ *labās kanag* مصدر مرکب، به معنی دلداری دادن با زبانی محبت‌آمیز و عاطفی است به کسی که زبانی دیده یا از کسی یا از جایی قهر کرده است. واژه بلوچی، به نظر می‌رسد که می‌تواند با «لباسات» فارسی هم‌ریشه باشد» (جهان‌دیده، ۱۳۹۰: ج ۱۱۰).

## ۲-۳. قلندر

ریشه‌شناسی واژه قلندر در آثار برخی از محققین مورد بحث قرار گرفته است. پژوهش‌های کم‌نظیر شفيعی کدکنی در این زمینه، نسبت به محققان دیگر مفصل‌تر و همراه با شواهد بیشتری است، اما اگر در ریشه‌یابی این واژه برخی از واژه‌های بلوچی را به شواهد اضافه کنیم، در اثبات نظرهای شفيعی کدکنی کمک بیشتری خواهد کرد.

«نخستین بحثی که پیش می‌آید بحث بر سر کلمه «قلندر» است. تا آن‌جا که اطلاع داریم، تمام پژوهشگرانی که در باب قلندر و قلندریه بحث کرده‌اند، همه و همه، «قلندر» را شخص فرض کرده‌اند، همان‌گونه که «عارف» یا «صوفی» یا «رند» را. حال آن‌که قلندر تا قرن هفتم اسم مکان بوده است و افراد منسوب به آن را «قلندری» می‌گفته‌اند و قلندر خود جایی بوده است مثل مسجد یا میخانه یا مدرسه» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۶ الف: ۳۸).

«تمام شواهد موجود نشان می‌دهد که قلندر مکانی بوده است که در آن اهل «خرابات» و «رندان» و «قلاشان» و «مقاران» و «اوباش» و «رنود» جمع بوده‌اند و در آن محل موسیقی‌ای شنیده می‌شده است که آن را «مقام قلندر» یا «راه قلندر» یا «طریق قلندر» می‌نامیده‌اند» (همان: ۴۴).

شفيعی کدکنی با ذکر شعری از عطار، قلندر را همان قلندر می‌داند: «از طریق قلندر و با توجه به صورت کلندر که در فرهنگ‌ها آورده‌اند می‌توان حدس زد که قا جانشین کا بوده است: کلندر. ما کلمات دیگری هم داریم که کا در آغاز آن‌ها ظاهراً زاید است، مثل لیوه (شیدا و دیوانه) و کالیوه (به همان معنی) پس کا+لنجر می‌تواند همان معنی لنجر را داشته باشد و لنجر خود محل تجمع این گونه افراد بوده است و دقیقاً به معنی قلندر که اسم محل است...» (همان: ۴۵). «احتمال می‌دهم که میان کلمه لنجر با کلمه قلندر ارتباطی وجود داشته باشد زیرا هم معنماً به هم بسیار نزدیک‌اند و هم بخش لنجر / لندر عیناً یک چیز است» (شفيعی کدکنی ۱۳۷۳: ۱۹۷). «راه قلندر نام یکی از مقام‌های موسیقی ایرانی است که از جزئیات آن اطلاعی در دست نیست ولی اشاراتی به آن در شعر قدما دیده می‌شود» (همان: ۱۹۶).

در بلوچی، قلندر را «کلندر» تلفظ می‌کنند و کلندری kalāṅdar-i نوعی مقام در موسیقی بلوچی است که ریتم تندی دارد و صوفیان، آن را در حلقه موسیقی عرفانی می‌خوانند. و همچنین با نواختن این نوع مقام، برخی بیماران روانی را درمان می‌کنند. این مقام را با سازهای سروز STÖZ (قیچک) و دونلی do-nal-i می‌نوازند.

بیشتر واژه‌هایی که شفيعی کدکنی برای ریشه‌یابی این واژه ذکر کرده است، در این زبان با کمی اختلاف معنی وجود دارد:

- لندر langdar: ۱- ولگرد، لات. ۲- لابلالی و بی‌پروا به مسایل اجتماعی. مَثَل بلوچی: «لندرء گندے گورمء دور کن lanđar a genđ-ay gwarm a dawr kan اگر آدم لابلالی و لاتی را دیدی خود را در آب بینداز [تا تو را نبیند]».

- لنگر langar: آشپزخانه بزرگی که در آنجا برای افراد زیادی غذا پزند. این واژه را در قدیم برای آشپزخانه قلعه خان یا خانه سرداران بزرگ به کار می‌بردند.

- لنگر جاه langar-jāh: جای جمع شدن مردم، پاتوق.

- لنگر langar: فقیر، تهیدست بیچاره.

«غالب مؤلفان فرهنگ‌ها نظیر رشیدی و آندراج، قلندر را معرب یا مبدل کلمه کلندر = کلندر (چوب گنده و ناتراشیده، مردم ناهموار و ناتراشیده) می‌دانند» (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۳۸۷).

در بلوچی، کولر kūllar نیز به معنی چوب تراشیده و گنده است. علاوه بر این، با واژه مذکور شباهت آوایی دارد.

## ۲-۴. حَرَج

ای کوکب عالی‌درج، وصلت حرام است و حَرَج / ای رکن طاعت همچو حج، الصبرُ مفتاح الفرج شفیعی کدکنی در توضیح این بیت از سنایی آورده است: «حرام و حَرَج از اتباع است به همین صورت در خراسان (از جمله کدکن) به کار می‌رود و به معنی نفله و تباه، می‌گویند: فلان چیز حرام و حَرَج شد. در لغت‌نامه دهخدا به صورت حرام و حرس (و هرس) آورده‌اند و از زبان عامه. ولی شکل حرام و حرج را که در شعر سنایی آورده و در زبان امروز خراسانیان رواج دارد، متذکر نشده‌اند. حدس می‌زنم که حَرَج صورتی از کلمه هراج / حراج است که به معنی فروختن کالا به قیمتی ارزان، از روی ضرورت هم اکنون به کار می‌رود. در این‌که حراج / هراج از حَرَج عربی به وجود آمده باشد، جای تردید است، ظاهراً در این شعر سنایی، وصلِ معشوق از آن‌روی حرام و حرج تلقی شده که نصیب دیگران و رقیبان است و عمداً نفله و تباه» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۸۹).

در بلوچی، واژه «هرجان harjān» معادل حرام و حرج است و در معنی نفله و تباه به کار می‌رود. هرجان از «هرج» و «ان» نسبت تشکیل شده و صفت نسبی است و به نظر می‌آید که با حَرَج از یک ریشه باشند:

هرجان بیگ harjān ba-y-ag: دچار نقصان شدن، بیهوده و مفت در جهت چیزی تباه شدن و سودی از آن نیافتن، برای چیزی از بین رفتن و نابود شدن، برای کاری یا هدفی بیهوده قربانی شدن. «اکبر وتی نکتگین گناھانی هرجان بیت akbar wat-i na-kot-ag-ēj gonāh-ān-i harjān bit اکبر قربانی گناھان انجام نداده خود شد».

هرجان کنگ harjān kan-ag: چیزی را بیهوده در برابر چیزی یا کاری فدا کردن، ضرر رساندن. (آ وتی درستین مالان هرجان کت harjān kot ā wat-i drost-ēj māl-ān a harjān kot از همۀ دارایی خود را بیهوده از دست داد).

## ۵-۲. تُتُق

سرّ خدا که در تتق غیب منزوی ست      مستانه‌اش نقاب ز رخسار برکشیم  
بهاء‌الدین خرمشاهی در شرح این بیت می‌نویسد: [تتق=تتقق=طقطق=تتغ] بر وزن افق، چادر و سرپرده بزرگ، سرپرده، آنچه پیش تخت عروس وقت جلوه باشد، پرده که در جلوگاه عروس بندند (لغت‌نامه). در همین منبع به نقل از فرهنگ نظام نوشته شده است که اصل این لغت به چه زبانی است، و تصریح دارد که عربی و فارسی و ترکی نیست (نک: خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۰۵۸).

به نظر می‌آید که واژه تتق با مصدر «تتیدن» فارسی مرتبط باشد. یدالله منصوری در ریشه‌یابی این مصدر می‌نویسد: «ماده ماضی: tad > ایرانی باستان ta . ta-ta صورت ضعیف ریشه tan است. ماده مضارع: tan > ایرانی باستان: ریشه tan-u- . ایرانی باستان: ریشه tan- کشیدن مشتق است از هندواروپایی: ریشه ten کشیدن، کشیدن و سفت کردن» (منصوری، ۱۳۸۴: ذیل واژه تتیدن).

واژه بلوچی «تتگ taṭag» به معنی بافتن یا در هم تتیدن چیزی مانند پرده و در چوبی از طناب و ریسمان است. در چوبی که تار و پود آن از چوب‌های باریک باشد.

- تت taṭ: ۱- نوعی ریسمان دراز که آن را درهم بافند و به شکل تور درآورند. این‌گونه تور می‌تواند به سوراخ‌ها و مشبک‌های کوچک یا بزرگ باشد. ۳- نوعی دروازه که از ریسمان‌های درهم تتیده درست شود و معمولاً بر باغ یا آغل تعبیه کنند. ۴- سبد بزرگ مشبک و بافته‌شده از ریسمان که برای حمل علف به کار رود. ۵- بن مضارع از مصدر تت. ۶- تتیدن از ریسمان یا طناب.

- تتک taṭok: نوعی دوخت در سوزن‌دوزی روی پارچه.

- تت کنگ taṭ kanag: بافتن و تتیدن ریسمان یا طناب.

- هنگورۀ تت کنگ hangūr a taṭ kana: در هم تتیدن ریسمان‌ها بر روی داربست و پایه‌های چوبی یا تکیه‌گاهی مانند دیوار که بر آن‌ها شاخه‌های درخت انگور را گذارند تا به خوبی رشد کند و محصول دهد و شاخه‌ها و میوه‌ها بر زمین نیفتند.

- تتک taṭok: نوعی نقش در سوزن‌دوزی بلوچی که بر پارچه انجام دهند.

با توجه به واژه‌های بلوچی «تت taṭ» و «تت taṭag» و توضیحاتی که داده شد، به نظر می‌رسد که این واژه‌ها با تتق فارسی از یک ریشه باشند.



## ۲-۶. زده

سپیدِ سیم‌زده بود و دژ و مرجان بود ستارهٔ سحری بود و قطرهٔ باران بود در شرح‌هایی که بر اشعار رودکی نوشته‌اند، «زده» را از مصدر زدن و به معنی نقرهٔ مسکوک آورده‌اند. برخی از مصححان و شارحان نیز به جای زده، «زده» آورده‌اند (نک: حاکمی، ۱۳۸۴: ۳۹).  
مصدر «جنگ jang» در بلوچی معادل «زدن» فارسی است و یکی از معانی این مصدر که برای طلا و نقره کاربرد دارد، تبدیل کردن خشت یا قطعات طلا و نقره به زیورآلات است. طلا و نقره را معمولاً پس از ذوب کردن، زیبا و هنرمندانه قالب‌گیری می‌کنند. در بیت فوق نیز می‌توان احتمال داد که شاعر، دندان‌ها را به زیورآلاتی مانند کرده که هنرمندانه در کنار هم قرار دارند. صفت مفعولی «جَتگ jat-ag» در بلوچی، معادل «زده» فارسی است، کلمهٔ «جَنگ jang» نیز در بلوچی به معنی نوع قالب یا طرحی است که در زیورآلات طلایی به عمل می‌آورند. اگر در بیت رودکی «زده» درست باشد، به نظر می‌رسد که با واژهٔ «جَتگ jat-ag» بلوچی یکی باشد که برگرفته از مصدر «جَنگ» است.

## ۲-۷. خصم

گفتا که به گرد کوی ما خیره مگرد تا خصم من از جان تو برنارد گرد شفيعی کدکنی در توضیح واژه در این بیت از سنایی می‌گوید: «خصم در اینجا به معنی دشمن نیست بلکه خاطرخواه و عاشق است و در مورد کنیزکان، مالک آن‌ها. در ادبیات کهن فارسی خصم به معنی نامزد، عاشق و شوهر استعمال می‌شده است...» (شفيعی کدکنی ۱۳۷۳: ۲۷۸).  
در زبان بلوچی واژهٔ «هزم hazm» به معنی سرپرست و خویشاوند نزدیک دختران و زنان است و فقط به پدر و برادر و عمو و دایی آنان اطلاق می‌گردد و در شعر کهن بلوچی به کار رفته است و امروزه هم کاربرد دارد.  
بی‌هزم bē-hazm: ویژگی زن یا دختری است که سرپرستی که مواظب او باشد ندارد، و مجازاً به زن یا دختری که از نظر اخلاقی مشکل دارد و کسی او را منع نمی‌کند اطلاق می‌شود. دو ضرب‌المثل بلوچی:  
داروکِ جینن، هزمِ جینن dār-ōk e janēn hazm e janēn نگهبان و محافظ زن، سرپرست اوست.  
زالِ بی‌هزم چون بی‌واجهین کلاتِ انت zāl e bē-hazm čōṅ bē-wājah-ēṅ kalāt ent بدون هزم (عمو، دایی، برادر) باشد مانند قلعه‌ای است که صاحب ندارد.

## ۲-۸. صُعلوک

صعلوک در زبان فارسی در معنی‌های گوناگون به کار رفته است و برخی از فرهنگ‌نویسان، اصل آن را عربی می‌دانند. شفیع کدکنی در توصیف این واژه می‌نویسد: «در فارسی به صورت سالوک و در عربی و بعضی متون فارسی صعلوک رواج دارد و احتمالاً از فارسی به عربی رفته است. با اینکه شواهدی در شعر دوره جاهلی وجود دارد که در آن‌ها کلمه صعلوک دیده می‌شود. ... برخی از خاندان‌های ایرانی قرن چهارم و پنجم نسبت صعلوکی داشته‌اند و بعضی از مشاهیر علما از میان ایشان برخاسته‌اند...» (شفعی کدکنی، ۱۳۸۶: الف: ۵۴۵). «نقطه مرکزی معنی در این کلمه، چالاک‌گی است که ظاهراً از فارسی به عربی رفته و چالاک / صعلوک شده از ریشهٔ cal سانسکریت؛ به معنی حرکت و جنبش» (شفعی کدکنی، ۱۳۸۶: ب: ۷۲۴) و البته در بلوچی «چَلَر چالار» به معنای چالاک و چابک است.

در فارسی چند معنی برای این واژه آورده‌اند: دلیر؛ فقیر و درویش، دزد و راهزن.

۱- دلیر و شجاع . سنایی می‌گوید:

نشود مرد پردل و صعلوک پیش مامان و بادریسه و دوک (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۷۶)

۲- فقیر و درویش . سعدی می‌گوید:

من و چند سالوک صحرانورد برفتیم قاصد به دیدار مرد (سعدی، ۱۳۷۲: ۸۹)

«سالوک sālōk یا سالونک sālōnk از واژه‌های رایج در بلوچی است. امروزه بلوچ‌زبانان آن را در معنی شاه‌داماد؛ یعنی پسر یا مردی که در حال ازدواج کردن است یا این که تازه ازدواج کرده است، به کار می‌برند و در شعر کهن بلوچی به معنی دلیر و بی‌باک است» (جهانپنده، ۱۳۹۰: ج: ۱۱۱). در یکی از اشعار کهن بلوچی آمده است:

«ای مرد چاکرء شَبَهکَّ اِنْت ē mard čakar e šayhakk eñt

رِنْدء زَهْم جَنین سالوک اِنْت rend e zahmjanēñ sālōk eñt

این مرد، چاکر پور شَبَهک است. او شمشیرزن دلیر و جوانمرد قبیلهٔ رِنْد است» (جهانپنده، ۱۳۹۰: الف: ۲۱۶).

## ۲-۹. قَلَّاش

قَلَّاش واژه‌ای رایج در زبان فارسی است، «و در اصل به معنی مردمان حیل‌گر و فرومایه است و در استعمالات قدما مفهومی نزدیک به رِنْد (در معنی لغوی آن) دارد. گویا اصل کلمه، کَلَّاش است و فارسی است و به صورت قَلَّاش درآمد است» (شفعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۷۲).

«واژه کَلَش کالاš یا کَلَشْت کالاšt در بلوچی به معنی پیسه، چیزی یا بُزی که دارای دو رنگ سیاه و سفید است، یا رنگی بین سیاه و سفید داشته باشد، کاربرد دارد و در گذشته به سکه‌های پول هم اطلاق می‌شد. چیزی یا کسی که دارای دورنگ باشد به مجاز در معنی حقه‌باز هم به کار می‌رود» (جهاننیده، ۱۳۹۰: ج: ۱۱۳). «البته در تحولات معنایی کلمه با صورت کَلَاشی معنایی متفاوت به خود گرفته و به معنی کسی است که با سماجت از دیگران مالی یا پولی بگیرد» (همان)

## ۲-۱۰. وای

وا، دو حرف آمد: الف واو، ای غلام هر دو را در خاک و خون بینی مدام توضیح شفییعی کدکنی در شرح بیت فوق از منطق الطیر عطار چنین است: «وای: وایست، خواست‌ها و آرزوها. به صورت «وایه» هنوز در کدکن به کار می‌رود» (شفییعی کدکنی، ۱۳۸۳: ج: ۶۲۸). در بلوچی، «واهگ (wāhag)» به معنی خواست، آرزو و آرزومند است. و کلمه «پایست (pāyest)» هم فعل به معنی «خواست» و هم نام مردانه به معنی «خواستۀ، آرزو» است.

## ۲-۱۱. چاک

کژازی با توجه به بیت زیر از فردوسی، چاک را به معنای بوسه‌ای که با آواز دهان همراه است، دانسته است.

«سرش تنگ بگرفت و یک بوسه چاک بداد و نبود آگه از شرم و باک» (فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۲/۳). علی رواقی این واژه را با چند قرائت و روایت در مقدمه کتاب فرهنگ شاهنامه توضیح داده و گفته است: «یکی از کاربردهای بحث‌انگیز شاهنامه، تعبیر بوسه‌چاک است که در داستان سیاوش آمده است. نه تنها همه ویراستاران و پیراستاران شاهنامه، به گمان من، معنای درست و روشنی برای آن به دست نداده‌اند که حتی شماری از شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان هم کوشیده‌اند با پاره‌ای توجیه‌ها و توضیح‌ها، معنای روشنی برای این تعبیر پیدا کنند که به نظر می‌رسد از آن ستیز و آویز پیروز برنیامده‌اند» (رواقی، ۱۳۹۰: یکصد و بیست و هشت).

رواقی در ادامه می‌گوید که برخی به جای بوسه‌چاک، «پوشه‌چاک» آورده‌اند و پوشه را به معنی پوشش و جامه در نظر گرفته‌اند. ایشان پس از نقل چند نظر دیگر می‌گوید: «باید بگویم که کاربرد «بوسه‌چاک» تنها یک بار در شاهنامه به کار رفته است و به نظر من «چاک» در این تعبیر پسوند است و بوسه‌چاک به معنی بوسه است» (همان).

در بلوچی واژه «چوک (čūkk)» به معنای بوسه است و به نظر می‌رسد که این واژه بلوچی با «چاک» یکی باشد.

## ۱۲-۲. طامات

«طامات، کلمات رمزآمیز و عبارات غامضی که معنی آن بر کسی روشن نیست. تقریباً همان شطح است. شطح خاص صوفیه بوده است و طامات بر هر گونه عبارت رمزی مبهم اطلاق می‌شده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۷۳).

شفیعی کدکنی درباره واژه «طامات» می‌گوید: «بسیاری از اهل لغت، «طامّه» را به معنی غلبه-کردن گرفته‌اند و گفته‌اند: «الطامّه، الداهیه تغلب ماسواها». بعضی از فرهنگ‌نویسان متأخر زبان فارسی هم طامات را جمع «طامّه» به همین معنی گرفته‌اند، اما بسیار بعید است که این کلمه عربی باشد و از چنین معنایی حاصل شده باشد. زیرا حتی یک مورد آن به صورت مورد ادعا - یعنی مشدد - دیده نشده است. در لهجه‌های غرب ایران، هنوز «تم» به معنی مبهم و تاریک به کار می‌رود. می‌گویند: تم و تار، در مورد غروب گرفته و مبهم و مبهم و توف تم‌انگیز، یعنی طوفان تاریکی و ابهام‌آمیز و تم به معنی مه و تاریکی به کار می‌رود. شاید وجه ابهام‌آمیز تأویلات و کاربردهای صوفیه سبب شده است که بر آن‌ها «تم/طام» اطلاق شده است. در آن صورت طامات سخنان مبهمی است که از نظر معنایی، انعطاف‌پذیر و دارای وجوه گوناگون باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶ الف: ۲۸۹ و ۲۹۰).

شفیعی کدکنی مانند بسیاری از واژه‌ها برای روشن کردن معنی این واژه از گویش ایلامی کمک گرفته است، چه بسا اگر واژه همانند این کلمه در زبان بلوچی را در اختیار داشت به نتیجه متقن‌تری می‌رسید.

در بلوچی، واژه «تامور (tāmōr)» به معنای تاریک و ظلمانی است، آنچه آن را گرد و غبار پوشانده و کدر باشد و معنی کنایی آن «مبهم» است. واژه «تم (tam)» نیز به همین معنی کاربرد دارد و از این دو صفت حتی مصدر جعلی درست کرده‌اند و کاربرد دارند: «تامورگ (tāmōr-ag)»، «تمگ (tam-ag)» هر دو به معنی تاریک شدن، کدر شدن است.

## ۳. نتیجه‌گیری

پژوهش در واژه‌ها و اصطلاحات زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، می‌تواند به حل بسیاری از ابهامات معنایی، ساختاری و آوایی واژه‌های زبان فارسی کمک کند و یکی از راه‌های تقویت این زبان، اهمیت دادن به تحقیقات گویش‌شناسی است. گویش‌های ایرانی، گنجینه‌ای بسیار باارزش از واژه‌ها، اصطلاحات و تعبیرات ایرانی و فارسی هستند. متون کهن فارسی، به‌ویژه آثار منظوم و منثور مربوط به سبک خراسانی، سرشار از واژه‌های ایرانی اصیل هستند که امروزه کاربرد فعالی در زبان فارسی ندارند و بسیاری از محققان و مصححان این متون، در اصالت و معنی درست آن‌ها دچار تردید می‌گردند. یکی از راه‌های شناخت ریشه این گونه واژه‌ها و اصطلاحات، مراجعه به واژه‌های گویش‌های بلوچی است. بلوچی از زبان‌های مهم ایرانی است که می‌تواند کمک شایانی به واژه‌شناسی فارسی، به‌ویژه

واژه‌های متون کهن کند. با تحقیق در زبان بلوچی، می‌توان میزان اثرگذاری زبان فارسی را در سده‌های گذشته بر این زبان معلوم کرد و به دنبال آن از واژه‌های این زبان برای حل بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات مبهم فارسی در متون کهن کمک گرفت. دوازده واژه‌ای که آن‌ها را در این مقاله بررسی کرده‌ایم، نمونه‌ای از صدها واژه‌ای است که می‌توان درباره آن‌ها پژوهش کرد و به نتیجه مناسبی رسید.

## منابع

- ۱- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۲). زبان فارسی و سرگذشت آن. چاپ دوم. تهران: انتشارات هیرمند.
- ۲- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- ۳- باقری، مه‌ری. (۱۳۷۲). «بارید در ادبیات فارسی و حماسه ملی ایران». نامگانی استاد علی سامی. به کوشش محمود طاووسی. صص ۱-۲۰. انتشارات نوید: شیراز.
- ۴- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۰ الف). حماسه‌سرایی در بلوچستان. تهران: انتشارات معین.
- ۵- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۰ ب). منظومه‌های عاشقانه بلوچی. تهران: انتشارات معین.
- ۶- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۰ ج). «تأثیرپذیری زبان و ادب بلوچی از زبان و ادبیات فارسی». فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۱ (۱)، ۹۵-۱۱۸.
- ۷- جهاندیده، عبدالغفور. (۱۳۹۷). فرهنگ بلوچی-فارسی. تهران: انتشارات معین.
- ۸- حاکمی، اسماعیل. (۱۳۸۴). رودکی، منوچهری. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات پیام نور.
- ۹- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۱). حافظ‌نامه. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- ۱۰- رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (۱۳۷۵). غیاث اللغات. به کوشش منصور ثروت. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- رواقی، علی. (۱۳۹۰). فرهنگ شاهنامه. تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری.
- ۱۲- رودکی، سمرقندی. (۱۳۷۹). دیوان رودکی. به کوشش برومند سعید. کرمان: انتشارات عمادکرمانی.
- ۱۳- سعدی شیرازی. (۱۳۷۲). بوستان. به تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۱۴- سنایی، غزنوی. (۱۳۷۴). حدیقه الحقیقه. به تصحیح مدرس رضوی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۵- سیدهاشمی، ظهورشاه. (۲۰۰۰). سیدگنج. کراچی: انتشارات کادمی سیدهاشمی.
- ۱۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). در اقلیم روشنایی. تهران: نشر آگه.

- ۱۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). منطق الطیر. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶ الف). قلندریه در تاریخ. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶ ب). مصیبت‌نامه. تهران: انتشارات سخن.
- ۲۰- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴). نامه باستان. جلد ۳. به کوشش میر جلال‌الدین کزازی. تهران: انتشارات سمت.
- ۲۱- منصوری، یدالله. (۱۳۸۴). بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۲۲- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۵۹). «بژر در لغت و اسطوره - سلاح ایندرا». مجله آینده، ۶ (۵-۶).